

دکتر حسین بنی فاطمه *

مطالعه تطبیقی در مورد تئوری های مربوط به امپریالیسم

چکیده :

در این مقاله سعی شده تا به بررسی و تطبیق نظریات پیشروان جامعه شناسی و اقتصاد در مورد "امپریالیسم" و نحوه تکوین و پیدایش آن پرداخته شود. از زمان به وجود آمدن این واژه برداشت های متفاوت و مختلفی از آن شده و هر یک از نظریه پردازان با توجه به وضعیت اقتصادی و اجتماعی نظام سرمایه داری تعریف خاصی از آن را داده اند :

- عده ای آن را ایدئولوژی ملی گرایانه برای گسترش و توسعه طلبی دولت بخصوص دانسته و تأثیر روند تاریخ را در تکوین آن نسازیده گرفته اند.

- برخی دلایل وجودی امپریالیسم را در سنت های ارتش گرا و خودکامه در قالب ملی گرایی که همراه بایک احساس برتری ستیزه جویانه باشد، می دانستند که این طرز برخورد بعدها رنگ نژادی به خود گرفت و از تئوری تنازع بقای داروین برای تقویت پایه های علمی خود استفاده نمود.

* عضویات علمی گروه آموزشی علوم اجتماعی دانشگاه تبریز.

– جمعی نیز از شکل گیری امپریالیسم به عنوان عامل تضعیف کننده نظام سرمایه داری نام می برند و نشان می دهند که سرمایه داران داخلی از عملکرد امپریالیست ها سخت نگران و غضبناک هستند ، این عده همچنین ظهور امپریالیسم را همانند هرج و مرج گذرا و سلطه عده ای قلدر و دیکتاتور در زندگی سرمایه داری دانسته و از آن استفاده می کنند.

– گروهی از نظریه پردازان امپریالیسم را محصول سرمایه داری صنعتی می دانستند که نشانی از توسعه طلبی است.

– بالاخره بعضی از نظریه پردازان پس از اظهار نظر در مورد امپریالیسم به عواقب آن و بحرانهای منتج از این سیستم می پردازند. این گروه سه دو شاخه تقسیم می شوند:

الف- عده ای بحران امپریالیستی را زائیده بی تناسبی بین شاخه های مختلف تولید دانسته و عامل مصرف را در ایجاد بحران بی اثر می پندارند.

ب - گروه دیگر بحران اقتصادی امپریالیستی را ناشی از بی تناسبی در تولید اجتماعی دانسته و عامل مصرف را جزئی از این بی تناسبی می دانند. در واقع اکثریت نظریه پردازان ، تضادهای سرمایه داری را که منجر به پیدایش امپریالیسم و عواقب بی شمار آن می شود، از نظرها دور نگه داشته و نظرات خود را بیشتر بر مبارزه با امپریالیسم متمرکز می سازند، در صورتی که برای فهم و درک امپریالیسم ، بررسی نظام سرمایه داری و چگونگی تکوین آن لازم و ضروری به نظر می رسد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

بررسی امپریالیسم به شیوه کلاسیک توسط هانیریش فریدیونگ به قلمرو دانش آلمان آورده شد که به حاکمیت شخصی یک حاکم نیرومند بسر سرزمینهای زیادی، چهره در اروپا و چه در آن سوی دریاها اطلاق می گردید.

یونگ امپریالیسم را نوعی ایدئولوژی ملی گرایانه برای گسترش

چیرگی دولت بخصوص می دانست که سیاست رقابت پایان ناپذیر میان دول امپریالیستی را تعیین می نماید. او روند قطعی تاریخ را به میسل و ترکیب دولت ها وابسته می داند که از آن همه لیبرال هایی است کسه با نصایح مصلحت خواهانه او ، درمقیاس های مختلفی گره از همسه مسائل و مشکلات دولت ها بگشایند.

هابسون اقتصاددان فرمیست انگلیسی که در نظراتش مسالمت جوئی و اصلاح گرایی اجتماعی را دنبال می کرد نسبت به سردمداران انحمارات به عنوان نمایندگان امپریالیسم ، ابراز تنفر و دشمنی نموده و ادعا می کرد که امپریالیسم پدیده ای از نوع اسراف گران و افزایش دهندگان مالیات های مستقیم است ، که امکانات فراوانی برای سرمایه گذاری های خارج ایجاد نموده و سرمایه گذاری در داخل را تضعیف کرده است. وی به نمایندگی از بورژوازی لیبرال ، جناح امپریالیست ها را با خطری که ایجاد می کند مورد سرزنش قرار داد.

هابسون با ارائه تحلیلی نسبتاً " شدید و گلايه آمیز ، نشان می دهد که سرمایه داران داخلی ، از عملکرد امپریالیست ها در مورد آنان سخت نگران و غضبناک هستند ، نه از ستم بر ملل آن سوی دریاها ، که سرمایه ها اساساً " در آنجا عمل می کنند. نگرانی و تشویش وی از تصاحب امپریالیستی و انحصاری ارزش اضافی و نابرابری در برخورداری از آن است ، زیرا در این عصر سرمایه داری تنها به گروه کوچکی سود می رساند.

همچنانکه دفاعیه های هابسون نسبت به عملکردهای امپریالیسم از محدوده ملی و طرح مجدد ناسیونالیسم بی پیکر که هدف برگشت ناپذیر همه لیبرال هاست ، فراتر نمی رود. حد و مرز تصور وی از " ملت " نیز از مجموعه سرمایه داران ستمدیده و آسیب خورده ، یعنی همه کسانی که تنها به وسیله یک ویژگی یعنی مالکیت خصوصی با هم پیوند دارند ، تجاوز نمی کند. اشتیاق به بازسازی رقابت آزاد در سرمایه داری و نیز

برقراری یک نوع حاکمیت لیبرالیستی از نظر سیاسی، آن چیزی است که هابسون و دیگر رفرمیست‌ها را با آدام اسمیت پیوند می‌دهد. این نگرش گاهی فقط در شعار با خواسته‌ها و نیازمندی‌های اکثریت مردم ارتباط پیدا می‌کند و بیشتر درصدد زنده کردن احساسات نسبت به آرمان‌های سرمایه‌داری اولیه است.

انگاره ملی‌گرایی، در واقع اعتراض سرمایه‌داری مورد تهدید داخل مرزها بوده که در میان منتقدین آن روزها از نفوذ فراوان برخوردار بود. در سال ۱۹۳۱ آرتور سالتزانگاره ملی‌گرایی را قوی‌ترین نیروی محرکه، امپریالیسم می‌دید. امپریالیسم از نظر وی زیربنای اقتصادی ندارد بلکه مبتنی بر مبنای فوق‌استدلال و یا احساسات است. او همچنان آن را "ساخت روانی اروپای نوین" می‌پنداشت که توجیه نهایی آن را در ملی‌گرایی نوین یافته بود. به همین ترتیب والتر سولز باخ نیز کوشیده است پدیده امپریالیسم را به عنوان بیانی از ملی‌گرایی تعریف نماید.

شومپیتر که سعی می‌کرد امپریالیسم را در آخرین تحلیل ارتجاع سیاسی بنامد عوامل و دلایل امپریالیسم را در "سنت‌های اجتماعی ارتش‌گرا" و "خودکامه" نهفته می‌دانست که در قالب ملی‌گرایی که آن‌ها می‌تواند آگاهی مثبتی از شخصیت ملی، همراه با یک احساس برتری ستیزه‌جویانه باشد، تلقی می‌کرد. به این ترتیب دیدگاه اجتماعی "ملی‌گرایی" باز به اصل غالب در پدیده امپریالیسم برمی‌گردد که جهت حفظ منافع افراد و گروه‌های حاکم، ملی‌گرایی را بسدک می‌کشد.

این پندار کاملاً "نارسانا و محافظه‌کارانه"، وقتی به بیان عملکرد طبقات حاکم این کشورها، یعنی نماینده انحصارات می‌پردازد، قالب نژادی به خود می‌گیرد و از تئوری داروین‌یسم اجتماعی برای تسقویت پایه‌های علمی خود استفاده می‌نماید. در نظریه مزبور جز برده کردن

ملل مستعمره، غیرازاحیاء وتشدید اندیشه، نژاد پرستی نمی توان یافت. نمایندگان این طرز تفکر در بریتانیای قبل از ۱۹۱۴ عبارت بودند از بنجامین کید^(۱)، کارل پیرسون^(۲)، فریدریش ناومان^(۳)، برنارد^(۴) و هوستون استوارت چمبرلین^(۵).

به نظرمی رسد که استدلال هایی که در نظریه های فوق وجود دارند به همان اندازه بی پایه و بی اساس باشند که اطلاق منبع برجسته، تئوریک انقلاب های رهائی بخش به عامل جغرافیایی یا عوامل انتزاعی دیگر. چنین ریشه یابی و استدلالی، ویژگی برجسته همه تئوری های مخالف دوران های تاریخی و شکل بندی های اقتصادی - اجتماعی است که در نهایت از بررسی اقتصاد سرمایه داری به عنوان یک دوره تاریخی و گذرا، درهواس اند.

جایی که شومپیتر کارتل ها و خودگرایی کم رگی و سرمایه داری انحصارگرا را در درجه نخست، معلول سبب های سیاسی می انگارد و ذات سرمایه داری را بری از عوامل دیگر اقتصادی - اجتماعی می پندارد، بحث هیلفردینگ^(۶) بر سر سرمایه داری انحصارگرو امپریالیسم، همچون مراحل منطقی در تکامل سرمایه داری است. وی تحلیل مارکسیستی سرمایه مالی، طرح تغییر در ساخت سرمایه داری را توسط پدیده های شناخته شده ای مانند: به وجود آمدن بنگاه های بزرگ تراستها

1- Benjamin Kidd

2- Karl Pearson

3- Fredrich Nawmman

4- Bernardi

5- Houston stewart chamberlain

۶- رودوف هیلفردینگ (Rudoff Hilferding) از رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان و انترناسیونال دوم بود. وی کتساب " Dos finance capital " را نوشت که از اهمیت فراوان برخوردار بود. وی بعدها از جمله معتقدین به " امپریالیسم سازمان یافته " گردید که به سرمایه داری دولتی اطلاق می شد.

و مجموعه‌ها، خودگرایی گمرکی، دامپینگ و رفتارهای دیگر مشابه را که همه چیرگی بانک‌ها و سرمایه‌مالی را ایجاب می‌نماید تعریف می‌کند. چنانکه بعدها تغییر در ساخت سرمایه‌داری در ارتباط با بحران‌های اقتصادی، در میان برخی از صاحب‌نظران وقت اروپا، بحث‌های مفصلی را برانگیخت.

پس از درگذشت مارکس و ضمن گردآوری جلد دوم و سوم "سرمایه"، انگلس به تدوین سلسله مطالبی پیرامون تغییر ماهیت سرمایه‌داری و تمرکز سرمایه‌ها پرداخت. وی اگرچه ویژگی‌های این نظام جدید را مشخص ساخت و به بسیاری از جنبه‌های خاص آن اشاره نکرد، ولی دلایلی آماري و اسناد کافی مبنی بر تغییر چهره سرمایه‌داری را ارائه نمود. انگلس قبل از هر چیز به منبع خارجی درآمد سرمایه‌داری و سرمایه‌گذاری‌های خارجی همچون پدیده‌ای نوین توجه کرد و آن را ضمن درمان مرحله‌ای بحران اضافه تولید و کاهش نرخ سود در درازمدت، حلقه‌ای از انتهای زنجیر گسسته سرمایه‌داری شمرد. وی نمونه‌های ابتدایی ظهور امپریالیسم را، با اصول ماتریالیسم تاریخی منطبق ساخت.

در دوره امحای سرمایه‌داری آزاد و آغاز تولید امپریالیستی، ادبیات سیاسی شدیدا "پیرامون این مسئله عکس العمل نشان داد. عده‌ای آن را مساوی هرج و مرج گذرا و سلطه عده‌ای قلدر و دیکتاتور در زندگی سرمایه‌داری پنداشتند و از آن انتقاد کردند. در مقابل صاحب‌نظران رسمی آن را سبب اعتلای مجدد جهان صنعتی و حفظ تمدن شمردند. دسته‌ای خیرمیان‌ه روان را به وجود آورده بودند. اما به نظر مارکسیست‌ها که گروه رادیکال تحلیل‌گر پدیده امپریالیسم را تشکیل می‌دادند، گسترش جهانی صنعت سرمایه‌داری به مرحله امپریالیسم، امری ناگزیر بود و نابودی نظام‌های کهنه اقتصادی - اجتماعی و از جمله سرمایه‌داری دوره رقابت آزاد، حادثه نامطلوبی شمرده نمی‌شد. اما سرانجام این نظام را که بالاترین مرحله سرمایه‌داری

بود قابل تحویل به سوسیالیزم می دانستند . هیلفردینگ سازوکار این روند محتوم را نیاز اقتصادی می دانست که کاهش سود سرمایه — ه ، به ویژه سرمایه مالی آن را طلب می کند . هیلفردینگ با لیبرال های این دوره در این که " سرمایه مالی نه در طلب آزادی بلکه در صدد چیرگی است " هم عقیده بود؛ اما او به طریق اولی این چیرگی را بالنده می پنداشت که بانابودی نوع سرمایه داری رقابتی راه ترقی اجتماعی را می پیماید:

" سرمایه مالی هیچ سودی در استقلال افراد سرمایه دار ندارد بلکه تسلیم آنان را می خواهد. از هرج و مرج رقابت (آزاد) بیزار است و سازمانی را طلب می کند تا رقابت را در سطح بالاتری انجام دهد و برای رسیدن به این خواست و نگهداری و افزایش چیرگی خود احتیاج به تضمین بازارهای داخلی توسط دولت از راه گمرک و سیاست های تعرفه ای و تسخیر بازارهای خارجی دارد . سرمایه مالی به دولت نیرومندی نیاز دارد که بتواند به وسیله آن سیاست های بازرگانی خود را بدون توجه و برخورد با منافع کشورهای دیگر دنبال نماید و بالاخره به دولت نیرومندی نیاز دارد که منافع مالی خود را در خارج اعمال نماید و به دولت های کوچک تر برای تأمین شرایط بهتر، و تحمیل پیمان های بازرگانی فشار آورد . دولت باید بتواند در هر کجای جهان به مداخله دست زند تا راهی برای سرمایه مالی خود در سراسر جهان فراهم سازد . روی هم رفته سرمایه مالی به دولتی نیاز دارد که برای پی گیری سیاست گسترش گرایشی و به دست آوردن مستعمرات جدید قدرت بسنند .^(۱) داشته باشد .

۱- سوداگر ، بررسی نظریه های مربوط به امپریالیسم ، ص ۵۶ .

روزا لوکزامبورگ^(۱)، پیدایش نظام امپریالیستی را چندان مهم نمی‌شمارد زیرا از نظر وی صدور سرمایه ارتباط مستقیمی با صدور کالا دارد. وی استدلال می‌کند گرچه صدور سرمایه به جوامعی کسبه در مراحل ماقبل سرمایه‌داری قرار دارند، با گسترش بازار، موجب ایجاد سودهای هنگفت می‌گردد ولی به نوبه خود امکان صدور کالا را به کشورهای صادرکننده سرمایه محدود می‌سازد، زیرا وی توجیه‌هایی تولید سرمایه‌داری را در طرح تولید کالاهای مصرفی می‌داند نه کالاهای تولیدی. پس به طور منطقی طرح انباشت در جامعه سرمایه‌داری در شرایط و محدوده‌ای که در آنها تنها تولید سرمایه‌داری حاکم است، ممکن می‌باشد و رشد سرمایه‌داری تنها با گسترش مستمر در قلمروهای تازه تولید و کشورهای جدید امکان پذیر است. به‌رحال او ماهیت نظام سرمایه‌داری را با گسترش سرزمین فروش کالاها و سرمایه‌گذاری در مراحل بعدی مقارن می‌داند که تا آخرین منطقه زمین و ورود همه جوامع به نظام سرمایه‌داری استحکام خود را حفظ می‌کند.

بسیاری از منتقدین نظام سرمایه‌داری امپریالیستی مکانیسم بازار و منطقه فروش کالاها را مهمترین ویژگی این نظام می‌شمارند. بدین ترتیب مجموعه نسبتاً مفصلی از نظریات آنها مربوط به

۱- روزا لوکزامبورگ (۱۸۷۱-۱۹۱۹) Rosa Luxemburg (عضو فعال جنبش کارگری آلمان، لهستان و ششمین برجسته، جنبش کارگری بین‌المللی، رهبر جناح چپ بین‌الملل دوم و بنیانگذار حزب کمونیست آلمان در سال ۱۹۱۹ بود. توسط دولت شیدمان توقیف و به قتل رسید، وی نظرات خود را در انباشت سرمایه، به صورت یک بررسی انتقادی بیان نموده است.

مصرف نامکفی^(۱) کالاها و رسیدن بحران های سرمایه‌داری است که قیام ها و جنبش های مردمی را کاملاً ضروری می سازد. در ساختمان این طرز تفکر بیش از آن که ابتکارات و قدرت طبقات استثمار شده مد نظر قرار گیرد بر استیصال و فروپاشی ذاتی نظام سرمایه‌داری تکیه می‌شود.

۱- مصرف نامکفی Underconsumption ساخت کالاها افزون بر تقاضای مصرف است. تحت شرایط مفروضی که اقتصاددانان متقدم و پیروانشان می کردند اضافه تولید غیرممکن بود. این شرایط شامل رقابت آزاد میان خریداران و فروشندگان، عدم محدودیت زیاد پیرامون اطلاعات نسبت به اوضاع و احوال بازار، تحرک شدید عرضه کار و سرمایه و کاربرد پول تنها به عنوان وسیله مبادله بود. اقتصاددانان متقدم بر این عقیده بودند که میان عرضه و تقاضا در بازارهای معین اختلاف موضعی باید باشد ولی می گفتند که این اختلاف بر اثر انطباق در مجموعه دستگاه به مرور زمان از میان می‌رود. این اصل فکری منسوب به زان باتیست است که تحت عنوان قانون "بازارهای سه" است که به سختی مورد انتقاد مخالفان قرار گرفت. اینان عقیده داشتند که این شرایط غیرواقعی است و بنابراین مسلم مفروض محتملاً وضعیتی بسط می‌یافت که حالت تولید اضافی عمومی را توصیف کند. مالتوس در صف مخالفان این قانون بوده است. قانون سه سرانجام از اعتبار افتاد و نظریه‌هایی که مصرف نامکفی و تولید اضافی را به دوره‌های تجاری پیوند می‌دادند گسترش پیدا کردند. نظریه‌ها این اندیشه‌رایی رسانند که نظام سرمایه‌داری موجب چنان اضافه تولید می‌شود که از میزان مصرف مردم تجاوز می‌کند و سبب کاهش قیمت‌ها به سطوح غیرنافع و افزایش بیکاری می‌گردد و شرایط بحرانی ادامه دارد تا تولید اضافی جذب گردد (فرهنگ علوم اقتصادی، ص ۱۳۳۵).

طبق این نظریه ارزش اضافی تولید شده و انباشت آن چنین مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد: ارزش اضافی تصاحب شده موجب انباشت سنگین سرمایه می‌گردد، و تولید فراوان کارخانه‌های بزرگ منطبق با قدرت مصرف جامعه نبوده و همه کارهای تولیدی قابل جذب نخواهد بود و به این ترتیب کالاها در انبارها باقی مانده باعث بحران‌های پیاپی و سرانجام سبب برافتادن این نظام تولیدی می‌گردند. این دسته از صاحب‌نظران ظرفیت تطبیقی سرمایه‌داری را بسیار ناچیز می‌شمارند و حتی نادیده می‌گیرند. به همین سبب چندان ضروری نمی‌دانند که برای ابتکار و افزایش قدرت طبقات مخالف اهمیت چاندانی قایل شوند. اما هیلفردینگ وجود بحران‌های دوره‌ای سرمایه‌داری را در حد مصرف نامکفی مردم نمی‌بیند بلکه اعتقاد دارد که حتی در صورت به هم خوردن نسبت‌ها در بازار تولید ساده، مثلاً "بین سرمایه‌ها" مصرف شده و سرمایه‌ای که به کار انداخته شده است هم، بحران به وجود خواهد آمد و این خود عامل بحران در مصرف نامکفی توده‌ها که جزو ذات تولید سرمایه‌داری است، نیست، بلکه به خاطر تولید اضافی عمومی در نظام سرمایه‌داری است.

لنین بر مصرف نامکفی تولید سرمایه‌داری تأکید می‌کند ولی در مقایسه با سایر نظریه‌پردازان، آن را در برانداختن سرمایه‌داری ضعیف‌تر می‌شمارد. به نظر وی مصرف نامکفی بیش از آن که به بحران جهان سرمایه‌داری دامن بزند به اختلاف در درون اردوی آن کمک می‌کند که برخی از آن‌ها را ابرقدرت و برخی دیگر را ضعیف‌تر نماید. به عقیده وی در بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری که زائیده بی‌تناسبی در تولید اجتماعی است، عامل مصرف نیز جزئی از این بی‌تناسبی است.

کائوتسکی تأکید نمود که امپریالیسم محصول سرمایه‌داری صنعتی بسیار پیشرفته است و ماهیت آن در الحاق هرچه بیشتر مناطق کشاورزی به کشورهای صنعتی خلاصه می‌شود. این دریافت اصولاً با

مارکسیسم تباین داشت زیرتضادهای خاص مرحله جدید سرمایه داری را مسکوت می گذاشت و ویژگی عمیق سرمایه داری را که عبارت از سلطه انحصارات است به فراموشی سپرده و چنین نتیجه می گرفت که امپریالیسم چیزی جز یک سیاست تعویض پذیر، آن هم تحول یا بنده به نظامی دیگر در سرمایه داری نیست.

علاوه بر نوشته های کائوتسکی افرادی دیگر چون بخاریسن، هیلفردینگ، هابسون و بسیاری از رفرمیست ها، هر یک به نحوی برخی خصایل ثابت را به سرمایه داری نسبت می دهند و امکان موجودیت دائمی آن را با گذر امپریالیسم به مراحل مافوق امپریالیستی ممکن می شمارند. مثلاً "نظر خود بخارین در مورد امپریالیسم،" "امپریالیسم ناب" است. طبق این تئوری، انحصارات با حذف خصلت هرج و مرج و خودبخودی در تولید کالایی و همچنین با از میان بردن تضادهای آشتی ناپذیر خاص آن به کلی تمامی مشکل اقتصادی سرمایه داری و میدان ها و حوزه اقتصادی آن را تغییر خواهند داد. این تئوری در واقع صورت دیگری از اندیشه های کائوتسکی است که سرانجام به شکل "سرمایه داری سازمان یافته" ظهور می کند، و این هدف را دنبال می کند که سرمایه داری به تدریج خصلت سازمان یافته "فوق امپریالیستی" به خود می گیرد و رشد اقتصادی دائمی انحصارات بدون بحران و آشوب می تواند سرانجام حیات جاویدان یابد، یا حداکثر به طور مسالمت آمیز به نظام سوسیالیستی پا بگذارد.

در واقع بعضی از این تسوریست ها تضادهای سرمایه داری را از نظرها دور نگهداشته و به نحوی نظرات خود را بیشتر بر مبارزه با امپریالیسم متمرکز می سازند، در صورتی که خود امپریالیسم از تضادهای موجود در نظام سرمایه داری شکل می گیرد. کائوتسکی با اعتقاد به درهم آمیختن تراست ها و تبدیل شدن به یک تراست، مرحله "فوق امپریالیستی" را پیش می کشید. مخالفین نظر کائوتسکی

تئوری وی را " مافوق بلاهت " می نامیدند و براین باور بودند که ایسن اندیشه که وجود کارتل های بین المللی به امپریالیسم امکان خواهد داد که بین کشورها صلح برقرار نماید ، در سطح تئوری کاملاً پوچ است و در عمل چیزی جز دفاع از امپریالیسم نیست.

بوخارین نظریه های مختلف در مورد امپریالیسم را تا اواخر جنگ اول جهانی چنین جمع بندی می کند:

۱- نظریه طرفداران هماهنگی که معتقدند تولید اضافی عمومی مطلقاً وجود ندارد.

۲- نظریه سیسموندی ، نارودنیک ها و لوکزامبورگ که معتقدند همواره تولید اضافی وجود دارد.

۳- نظریه مارکسیستی رسمی که از اجتناب ناپذیری گاه و بیگاه (بحران های دوره ای) صحبت می کند که این گروه نیز برحسب تکیه روی عوامل مختلف در بحران به دو بخش تقسیم می شود:

الف - کسانی چون هیلفردینگ و بارانوسکی که بحران امپریالیستی را زائیده بی تناسبی بین شاخه های فردی تولید می دانند و استدلال می کنند که عامل مصرف در ایجاد بحران نقشی ندارد.

ب - مارکسیست های ارتدکس استدلالشان براین است که بحران اقتصادی سرمایه داری زائیده بی تناسبی در تولید اجتماعی است و عامل مصرف نیز جزئی از این بی تناسبی است.

یادآوری این نکته لازم است که اگر چنانچه دهه های ۶۰ ، ۷۰ و ۸۰ سده نوزدهم سال های مبارزه ایدئولوژیک ، انتقاد و سال های هیجان نهضت های مختلف بود، دهه های اول و دوم قرن بیستم دهه های اوج گیری مبارزه برسر تحلیل نظریه امپریالیسم و سرمایه داری و یافتن قوانین دگرگونی آن به شمار می رفت.

در سال های اخیر نیز در بسیاری از کشورهای سرمایه داری به ویژه در ایالات متحده ، جامعه شناسان و اقتصاددانان اعلام داشتند که

قرن بیستم ، قرن " دگرگون شدن سرمایه‌داری " است و از این رو ، سرمایه‌داری معاصر با سرمایه‌داری دوران آدام اسمیت و کارل مارکس به طور بنیادی تفاوت دارد. اقتصاددانان بورژوازی از وقوع انقلاب در سرمایه‌داری دم می‌زنند که گویا اکنون جریان دارد و ماهیست سرمایه‌داری را تغییر داده است. هدف اساسی تئوری‌های بورژوازی " دگرگون شدن سرمایه‌داری " ، در اصل و اساس مخفی کردن بحران عمومی آن و سکوت در قبال سلطه انحصارات و افترا زدن به شیوه‌های دیگر اداره جوامع مختلف جهانی است.

آ. برل مولف " انقلاب سرمایه‌داری قرن بیستم و قدرت بدون مالکیت " ، جی. گالبرایت مولف " عصر رفاه " ، آدلر مولف " مانیفست سرمایه‌داری " از مدافعان پرآوازه تئوری‌های " دگرگون شدن سرمایه‌داری " در ایالات متحده آمریکا هستند. در انگلستان یک سازمان ویژه موسوم به " پیوندهای اقتصادی " برای نشر اندیشه‌های " سرمایه‌داری خلقی " به وجود آمده است.

افسانه‌های " سرمایه‌داری خلقی " در جمهوری فدرال آلمان زمینه مساعدی کسب نموده بود. ال. ارهارد که در آن موقع وزیر اقتصاد بود کتابی به نام " رفاه برای همه " تألیف کرد که در آن جمهوری فدرال آلمان به مثابه " دولت رفاه عمومی " توصیف شده است.

افسانه‌های " دمکراتیزه شدن سرمایه‌داری " و " انقلاب در مدیریت " ، " سفسطه بورژوازی " پس از از رسوایی پدید آمده امپریالیسم در عمل و تئوری است و حاکی از آن است که سردمداران بورژوازی هنوز به کارآیی اندیشه‌هایشان برای نگهداشتن این نظام و فرهنگ استثماریشان در مقابل دیگر تئوری‌ها ، امیدوارند.

منابع مورد استفاده :

- ۱- بلاوبرگ. سادوسکی و دیگران ، نظریه سیستم ها ، ترجمه کیومرث پیرانی ، نشر تندر ، ۱۳۶۱ .
- ۲- پیفیفر. کارن ، سرمایه‌داری دولتی و توسعه ، ترجمه پیروز ، انتشارات مشترک تندروپرواز ، ۱۳۵۸ .
- ۳- ت . محمد ، ماهیت و عملکردهای امپریالیسم امریکا در ایران ، ترجمه مهدی دوستکام ، انتشارات شرکت سهامی کتاب های جیبی ، ۱۳۵۸ .
- ۴- سوداگر . محمد ، بررسی نظریه‌های مربوط به امپریالیسم ، انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۵۸ .
- ۵- کوزلوف و دیگران ، درشناخت امپریالیسم معاصر ، جلد ۱ و ۲ ، ترجمه ب . کیوان ، انتشارات سپیده دم ، ۱۳۶۰ .
- ۶- ولفانگ . ج ، تئوری های مربوط به امپریالیسم ، ترجمه کسوروش زعیم ، انتشارات امیرکبیر ، چاپ اول ، ۱۳۶۳ .
- ۷- واژه‌های سیاسی ، مرکز تحقیقات اجتماعی و ارزشیابی برنامه‌ها ، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران ، تهران ، ۱۳۶۲ .
- ۸- فرهنگ . منوچهر ، فرهنگ علوم اقتصادی ، چاپ سوم ، انتشارات نیل ، تهران ، ۱۳۵۶ .